

این بخش از جهان برخوردشان با امپریالیستهای غارتگر و اعمال داخلی آنها می‌توانست بنحو مسالمت‌آمیز صورت گیرد؟! آیا خلق کبیرویتنام (که حزب کمونیست آن مخالف‌ترهای فوق است) موقعی که بر علیه سلطه خارجی (امپریالیستها) می‌جنگید، می‌توانست قبول کند که در مقابل اعمال قهر و زور و تجاوز دشمن امپریالیستی و سگهای زنجیری آن در داخل نرزش نشان داده و مسالمت‌پیشه کند؟ آیا در این صورت می‌توانست از پیروزی خلق ویتنام بردشمن تا دندان مسلح و غدار صحبتی هم در میان باشد؟ یا نمونه‌های دیگر در سراسر جهان؛ پس چگونه است که اساسی‌ترین استراتژی و تاکتیک‌های خروش‌چفی در تضاد آشکار با اکثریت ویژگی‌ها و مضامین عصر جدید ساخته شده توسط خودشان قرار می‌گیرد؟ پاسخ به این مسائل از یک طرف بی‌پایگی و رویزیونیسم نهفته در نظرات فوق را بنمایش می‌گذارد، از طرف دیگر برتری غیرقابل تردید مارکسیسم-لنینیسم، علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا، برای تمامی اعصار را، در واقع آنچه را که هست نمیتوان به رسمیت شناخت، زیرا خودش ما را به این شناسائی وادار می‌کند.

این چیزی نیست جز حقا نیت تحلیل لنین از عصر حاضر و درستی استراتژی و تاکتیکهای لنینی مبتنی بر آن که بعنوان مارکسیسم عصر امپریالیسم توسط احزاب و رفقای کمونیست در سراسر جهان و واقعیات بسیار ملموس زمان دفاع شده و می‌شود.

سرانجام این تضاد و تناقض آشکار بیا نگر چیز دیگری نیست جز تلاش برای پرده‌پوشی ژرف‌ترین تضادهای امپریالیسم که توسط خروش‌چف و پیروان او دفاع شده و می‌شود.

آیا این همه تضاد و تناقض آشکار در ارزیابی عصر (جدید) اتفاقی است؟ بنظر ما اتفاقی نیست و این امر خود بیا نگر علت اتخا ذاتا کتیک اتخا دو مبارزه ما است.

## تفادهای جهانی دوران کنونی

از لحاظ فلسفی رابطه بین اضداد در یک پدیده و یا پروسه را تضاد گویند "اضداد معادیه دقیق تفادهای میباشند". بهم پیوستگی عمومی این تفادهای آن زمینه عینی است که وحدت اضداد بر آن استوار است. این بهم پیوستگی بهم پیوستگی است جدائی ناپذیر که در مجموعه خود یک پدیده و یا پروسه واحد در عین حال متضادی را تشکیل می دهند، این تفادهای ضرورتاً در تمام اشیا و پدیدهها و پروسهها وجود داشته و در وحدتی جدائی ناپذیر در عین حال مبارزه دائمی با هم دارند "دوگان شدن یک واحد کل و معرفت در برابر اجزای متضادش جوهر و اساس دیالکتیک" (۲۲) بعنوان اسلوب شناخت این اشیا، پدیدهها و پروسههاست. لنین در یکارگیری این اسلوب برای شناخت پدیدهها و... توسط مارکس، بعد از شرح مفعول می نویسد: "ا.ا. مارکس پس از اینکه این فرضیه را در سالهای چهل بیان نمود اقدام به بررسی واقعی مدارک می نماید. او یکی از صورت بندیهای اقتصادی و اجتماعی سیستم اقتصادی کالائی را برداشته و بر اساس آن به عظیمی از مدارک (که لا اقل ۲۵ سال آنها را بررسی کرده بود) قوانین عمل و تکامل این صورت بندیها را با مشروحترین طرز مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این تجزیه و تحلیل فقط حول مناسبات تولیدی بین افراد جامعه دور می زد. مارکس بدون اینکه حتی یکبار هم برای توضیح موضوع به عواملی که خارج از این مناسبات تولیدی قرار دارند متوسل شود امکان

مشاهده این موضوع را می‌دهد که چگونه سازمان کالائی اقتصاد اجتماعی تکامل می‌یابد و چگونه به سرمایه‌داری تبدیل می‌شود و طبقات متخاصم (حالا دیگر در دایره مناسبات تولیدی) بورژوازی و پرولتاریا را بوجود می‌آورند چگونه این سازمان قدرت تولیدی کار اجتماعی را رشد می‌دهد و بدین وسیله عنصری بوجود می‌آورد که با اصول خود این سازمان سرمایه‌داری تضاد آشتی‌ناپذیری پیدا می‌کند، این است استخوان بندی کاپیتال" (۲۸). اهمیت علمی این برخورد در این است که با شناخت پدیده‌ها و با کشف تضادهای ذاتی آنها قوانین اصلی را که در پیدایش زندگی تکامل و تغییرات بکارگزاران سیستم معین اجتماعی موثر است، را کشف می‌کند. بدیهی است که بدون بکارگیری چنین ابزار و اسلوبی شناخت پدیده‌های اجتماعی و کشف تضادهای موجود در آنها و اتخاذ شیوه‌های درست برخورد با آنها امکان پذیر نیست.

لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری با بکارگیری صحیح چنین اسلوب علمی بود که تغییر و تحولات اقتصادی اجتماعی و سیاسی اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را ارزیابی و بطور صحیح و علمی تجزیه و تحلیل کرد و ثابت نمود که با بروز پدیده‌های بنام انحصارات، بحرانها، تناقضات و تضادهای جوامع سرمایه‌داری نه تنها فروکش نکرده و از میان نرفته (برخلاف ادعای کائوتسکی و سایر پروپیونیستهای انترناسیونال دوم) (۲۹)، بلکه تشدید شده و به مرحله‌ای رسیده که در آن انحصارها و سرمایه‌مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده‌ای کب نموده و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده.....

لنین با تحلیل دقیق و همه‌جانبه‌این تعبیر و - حرکات و با ارزیابی دقیق تضادهای این عصر، انقلابات پرولتری، جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی، انقلابات رهائی بخش انقلابی و ملی را جزو جوه ممتازه این عصر ارزیابی کرد و خاطر نشان ساخت که با وقوع جنگ جهانی اول (نقطه عطف) این عصر آغاز می‌گردد، عصری که سرمایه‌داری در آن تضج یافته از حد تضج گذشته و در آستانه سقوط خود ایستاده است. این عصر،

عصا میریالیسم، عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، با توجه به مضمون این عصر، ویژگی‌هایی که لنین در رساله خود (امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری و سایر نوشته‌ها) آنها را تجزیه و تحلیل و اعلام نموده است، تضاد اساسی که عامل تکامل این پدیده است عبارت است از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و تمکک فردی، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، و یا به عبارت مشهور دیگر، تضاد بین کار و سرمایه و سرانجام تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم که در آن بورژوازی بعنوان وجه میرنده تضاد و پرولتاریا بعنوان وجه بالنده تضاد رسالت دگرگونی کیفی مناسبات فوق را بعهده دارد، این تضاد به مثابه یک خط سرخ در کمل پروسه گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم عمل می‌کند و عامل اساسی دگرگونی تاریخی است، اما همان‌طور که در مضمون ویژگی‌های عصر نیوز مشخص است دو وجه این تضاد خود حاکی از تضادهای بیشماری است که به نوبه خود و تحت شرایط اقتصادی اجتماعی خاصی در جهت حل تضاد اساسی فوق عمل کرده و عمده می‌شود، بدیهی است که تشدید این تضاد و ازلحاظ تاریخی در دستور قرار گرفتن آن در رابطه با تکامل تاریخی پروسه‌های اقتصادی اجتماعی مشخص قابل توضیح است، بقول مارکس "یک انقلاب اجتماعی را دیکال وابسته به شرایط معین تاریخی در راستای تکامل (اقتصادی است" مثلاً بواسطه ناموزونی رشد سرمایه‌داری تشدید این تضاد و در دستور قرار گرفتن آن در جوامع مختلف، وابسته به درجه تکامل تاریخی آن کشور ازلحاظ اقتصادی و غیره است. در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری نظیر کشورهای امپریالیستی کنونی حل این تضاد در دستور روز است، اما حل این تضاد در کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نظیر کشور ما هر چند که مناسبات سرمایه‌داری مسلط هم باشد، حل تضاد دیگری که در خدمت حل این تضاد اساسی است در دستور قرار می‌گیرد، اما هر تضادی که در هر شرایط مشخص و معینی در دستور قرار گیرد (توسط درجه تکامل تاریخی آن جامعه عمده بشود) لاجرم با زهم در خدمت تسریع حل تضاد اساسی است، اما همان‌طور که شرح رفت امپریالیسم دارای ویژگی‌های دیگری نیز می‌باشد

که عمده ترین آنها عبارت است از سیادت سرمایه مالی، تقسیم و تجدید و تقسیم  
 جهان به مناطق نفوذ، بسط ارتجاع، تشدید استمگری ملی ناشی از استمگری  
 الیگارشلی مالی و نیز برافتادن رقابت آزاد، تحت انقیاد در آوردن و  
 تحت انقیاد نگهداشتن خلقهای کشورهای تحت سلطه، اینجا دو نوع تضاد  
 بوجود آمده و عمل می کند که ناشی از خصوصیات فوق است: تضاد بین  
 انحصارات امپریالیستی و تضاد بین خلقهای تحت ستم و اردوگاه کشورهای  
 امپریالیستی، آنتاگونیسم موجود در اولی جنگهای غارتگرانه امپریالیستی  
 و آنتاگونیسم موجود در دومی جنبشهای رهاشی بخش و جنگهای ضد امپریالیستی  
 را ناگزیر می سازد، لاجرم این تضادها بصورت دیالکتیکی درهم اثر گذاشته  
 و در خدمت حل تضاد اساسی و تغییر و تکامل پدیده واقع میگرددند (۳۰) برای  
 اینکه تا شیر متقابل و جوه مختلف تضادها را در تکامل پدیده بهتر درک کنیم  
 نقل قولی از لنین را می آوریم که در مورد مسأله جنگهای امپریالیستی  
 ذکر گردیده است، لنین می گوید "از نقطه نظر تئوری کاملاً شتاب به سود  
 هر آینده فراموش می شده هر جنگی فقط ادامه سیاست با وسایل دیگریست،  
 جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای  
 بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده  
 از آن نیرو می گیرد ولی همان عصر ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست  
مبارزه بر ضد استمگری ملی، مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به  
آن نیرو بخشد، به همین جهت اولاً جنگها و قیامهای ملی انقلابی، ثانیاً  
جنگها و قیامهای پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگها  
انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می سازد" (۳۱). (تاکید از ما است)  
 لنین اینجا ضمن اشاره به برخی اوضاعهای امپریالیسم، با استنادی  
 بی نظیری مسأله وحدت اضداد، وحدت و مبارزه اضداد تبدیل یکی به  
 دیگری، تضاد عام، تضادهای خاص، عبور از مراحل مختلف سرانجام از  
 سفلی به علیا، را بیان می کند، این است رابطه دیالکتیکی اضداد.  
 اما بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پرولتاریای  
 در روس دوران، از لحاظ بین المللی توانست اولین دیکتاتوری خود

را بنیان گذارد. این نقطه عطف آغاز استقرار سوسیالیسم در یک کشور جهان  
 و ایجاد شکاف در ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیستی بود،  
 این امر نتیجه تشدید تضادهای بود که توسط حزب بلشویک به رهبری لنین  
 شناخته شده و بوسیله استراتژی و تاکتیکهای بلشویکی تغییرات کیفی به  
 نفع تضاد کاپیتالیسم بود آورد، برای اولین بار در تاریخ مع بشری  
 (به استثنای کمون) در یک نقطه از جهان تغییرات بنفع وجه بالنده تضاد به وجود  
 آمد، این پیروزی که در مضمون مناقشات بین المللی از لحاظ تاریخی  
 طبقاتی تغییراتی را بوجود آورد، در صف بندی نیروها بنفع اردوی کار  
 تغییرات بسیار عظیم و تعیین کننده ای را به جای نهاد، این تحول در مقابل  
 دیدگان بشریتی بوقوع پیوست که از ظلم و استثماری و استثمار سرمایه به بربریت  
 کشیده شده بودند، آرزوی استثماری و استثمارگران و استثمارگران سراسر جهان در  
 کشور روسیه از جهان به تحقق رسیده بود، اما در عین حال این تحول حامل  
 تضاد دیگری بود، کشور شوراهای در محاصره کامل امپریالیستها قرار داشت  
 آنها به هیچ وجه نمی توانستند شاهد به قدرت رسیدن کارگران و زحمتکشان  
 شوند، بنا بر این با انواع و اقسام اقدامات تلاش می کردند تا اولین کشور  
 سوسیالیستی را از صحنه روزگار محو سازند، اینها در عین حال که ناشی  
 از تضادهای ذاتی امپریالیسم بود در ضمن ناشی از تضاد بین دو سیستم  
 اجتماعی - اقتصادی متضاد واقعاً موجود در دو وجه اساسی پدیده جهانی  
 که بوسیله انقلاب کتیر بمنصه ظهور رسیده بود - سیستم سوسیالیستی و  
 سیستم امپریالیستی، یکی در وجه بالنده و دیگری در وجه میرنده صف آرایی  
 کردند، اما تشدید تضادهای امپریالیسم و سیستم سرمایه داری، بیداری و  
 آگاهی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم مبارزه تشدید پیدا بنده آنها علیه  
 امپریالیسم، اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان، کمک و  
 یاری آنها در حفظ و حراست و تحکیم سنگر ظرفر نمون پرولتاریا، باعث شد  
 تا کشور شوراهای علی رغم محاصره و تهدید و تجاوز سرمایه بین المللی، تحت  
 رهبری حزب بلشویک و در رأس آن لنین و استالین، بردشمنان داخلی و  
 خارجی پیروز شده، پایه های سوسیالیسم را تحکیم کرده، تمامی دسایس

جبهه سرمایه و مرتجعین داخلی را نقش بر آب سازد. شروع جنگ جهانی دوم تحت قانونمندی نظام سرمایه داری (عصر امپریالیسم و تضادهای موجود در آن) دول امپریالیستی را برای تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حمله به اتحاد شوروی و خروج از بحران بحران هم انداخت، علیرغم تلفات و ضایعات عظیمی که این جنگ برای بشریت ببار آورد این بار نیز کشورشوراها تحت پرچم حزب کمونیست به رهبری رفیق استالین با تشخیص و درک ماهیت تضادهای بین المللی و با فداکاری بی نظیر خلق قهرمان شوروی، از این جنگی که بقصد نابودی آن برآه افتاده بود پیروز بیرون آمد، در عین حال تحت تاثیر بحران فوق و مصائب جنگ و پیروزی اردوی کار با عث شدت جنبشهای انقلابی خلقهای تحت ستم و طبقه کارگر اعتلای نوینی یابد و این امکان بوجود آمد تا تعداد دیگری از خلقهای تحت ستم و استثمار از جمله پرجمعیت ترین کشورهای یعنی چین و سپس ویتنام تحت رهبری احزاب کمونیست، با یک سلسله جنگهای طولانی مدت و انقلابات قهرآمیز پیروزی نائل آمده و به اردوی ظفر مند سوسیالیسم پیوندند، بدین ترتیب اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در نتیجه مبارزه با ضدا دو تغییر و تحولات و مناقشات اجتماعی و اقتصادی بین المللی ناشی از آن بشفع وجه بالنده و مترقی تضاد یعنی اردوی کار متولد شد و نزدیک به نیمی از جمعیت جهان زیر بیرق پرولتاریا صف بندی نیروها را در عرصه بین المللی با زهم بشفع پرولتاریا برهم زد، تاریخ مهتر تا شید دیگری بر صحت نظرات لنین و استالین در مورد مضمون و محتوای عصر امپریالیسم و تضادهای موجود در آن زد، تضادهای که در کل این پروسه (از شروع جنگ اول جهانی) عمل نموده است، رفیق استالین در جمع بندی خود از تضادهای امپریالیسم می نویسد: "لنین امپریالیسم را "سرمایه محض" مینامید، چرا؟ برای اینکه امپریالیسم تضادهای سرمایه داری را به آخرین و به منتهای حد فاطمی میرساند که پس از آن دیگر انقلاب شروع می شود."

سه تضاد را با یداز مهمترین آنها شمرد:

۱- تضاد بین کار و سرمایه، امپریالیسم عبارت است از نیروی مطلق

تراستها و سندیکا های انحصاری بانکها و الیگارشلی مالی در کشورهای صنعتی، در مبارزه علیه این نیروی مطلق، معلوم شد که شیوه های عادی طبقه کارگر اتحادیه های کارگری کثوپراتیوها، احزاب پارلمانی، بکلی غیرکافی هستند، یا به مراحم سرمایه تسلیم شوو ما نند گذشته در حالت فقر و حقسارت باش یا به سلاح تازه دست ببر، این است آن طرزی که امپریالیسم موضوع را در برابر میلیونها توده پرولتاریا مطرح می کند، امپریالیسم طبقه کارگر را تا انقلاب می رساند.

۲- تضاد بین دستجات مختلف مالی و دول امپریالیستی برای به دست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران... صدور سرمایه، منابع مواد خام و مبارزه سبانه برای تصاحب انحصاری آن منابع، مبارزه برای تقسیم مجدد دنیا تقسیم شده، مبارزه با شدت مخصوصی میان دستجات مالی و دول تازه بدوران رسیده که در جستجوی "جائی در زیر آفتاب" هستند علیه دستجات و دول قدیم که به آنچه قبلا تصرف کرده بودند محکم چسبیده اند" سپس استالین با تاکید بیشتری توضیح می دهد که: "این مبارزه سبانه بین دستجات مختلف سرمایه داران از این حیث شایان دقت است که جنگهای امپریالیستی یعنی جنگهایی که برای تصرف خاک دیگران میشود، بعنوان یک عنصر ناگزیر در بردارد، این نکته نیز بنوبه خود از این جهت شایان دقت است که شرایط ضعف متقابل امپریالیستها و بطور کلی ضعیف شدن سنگرها ی سرمایه داری و نزدیک شدن لحظه انقلاب پرولتاریا و لزوم عملی این انقلاب را فراهم می سازد.

۳- تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها ملیون نفر از ملل مستعمراتی و غیرمستقل دنیا است، امپریالیسم گستاخانه ترین استثمار روبیرحمانه ترین اسارت صدها ملیون مردم وسیع ترین مستعمره و کشورهای غیرمستقل می باشد منظور این استثمار و این تعدی، فشردن آنها و بدست آوردن منافع اضافی است، ولی امپریالیسم ضمن استثمار این کشورها ناگزیر باید در آنجا راههای آهن، کارخانه ها و مراکز صنعتی و تجارتنی برپا سازد، پیدایش طبقه پرولتاریا و تجلی روشنفکران محلی،



بیداری افکار ملی، قوت یافتن جنبشهای آزادی خواهانه، اینها هستند نتایج این "سیاست".

قوی شدن نهضت انقلابی بلا استثنا در تمام مستعمرات و کشورهای غیرمستقل شاهد برجسته‌ای برای این امر است، این کیفیت برای پرولتاریا از این لحاظ شایان اهمیت است که سنگرهای سرمایه‌داری را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیرمستقل را از ذخایر امپریالیسم به ذخایر انقلاب پرولتاریائی تبدیل می‌سازد. بطور کلی اینها هستند تضادهای عمده امپریالیسم که سرمایه‌داری "شکوفان سابق را به سرمایه‌داری محض تبدیل می‌سازد" (۳۲). تحلیل بسیار روشن و علمی فوق از تضادهای امپریالیسم توسط رفیق استالین (که خود رهبری حزب بلشویک را طی مخاطره‌آمیزترین دوران حیات آن و ساختن سوسیالیسم و دوران جنگ به عهده داشت و توانست کشورش را از جنگ و تهاجمات و تجاوزات دنیای سرمایه‌داری پیروز مندوسر بلند برد آورد) که بطور مفصل آنرا نقل کردیم هنوز تا زگی خود را حفظ کرده و منطبق با واقعیات دنیای امپریالیسم است به هر حال تغییر و تحولات فوق الذکر (تشکیل اردوگاه سوسیالیستی و...) که صف بندی نیروها را بِنفع جبهه جهانی کار بهم زده و نمی‌توانند در عملکرد تضادها موثر واقع نشود، این تحولات تاثير شگرفی در روند پیروزی بازم بیشتر انقلابات گذاشته از جمله بزرگترین عامل و پشتوانه در عرصه حائل تضادهائی میباشد که انقلابات پیروز مند در دوره گذار به سوسیالیسم با آن روبروست، اما در عین حال تحولات فوق، در ماهیت و جوهر تضاد دنیای امپریالیسم تغییری بوجود نیاورده بلکه آنها را شدت بخشیده است بدین طریق در واقع تضاد اساسی دوران ما در بخشی از جهان بگونه‌ای حل شده و با تغییر کیفیت‌ها وجه بالنده تضاد تقویت شده است و پرواضح است که این امر در خدمت حل تضاد اساسی در عرصه جهانی عمل می‌کند، از آن نیسرو گرفته، بدان نیرو می‌دهد، به عبارت دیگر انقلابات پرولتاری، جنبشهای رهائی بخش و پرولتاریای پیروز مند در مجموع عامل و هادی وجه بالنده تضاد بوده و تضاد بین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه کشورهای

امپریالیستی در همین رابطه معنی پیدا می کند (۳۲).

بعد از جنگ جهانی دوم و شکل گیری کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و پیروزیهای پی در پی بعدی اردوی کار، تضادهای ذاتی سیستم امپریالیستی با زهم تشدید شده، بحران که جزو ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است به موازات رشد و تکامل انحصارات و... تمامی عرصه های سیستم سرمایه داری جهانی را متناوباً در هم نوردیده تورم لجام گسیخته، بیکاری، فقر، استثماری بیش از پیش و عمق یافتن فشار رطقت فرسائی را به طبقه کارگرو سایر زحمتکشان تحمیل نموده، تمرکز سرمایه در دستستان تعداد قلیلی از سرمایه داران، فقرونداری عده میلیونی از توده های زحمتکشان را باعث گردیده، از این رو تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و تملک فردی از شدت وحدت بی سابقه ای برخوردار شده است، علیرغم وجود اجزای بر فرمیست و تشکلهای "زرد" کارگری (که بعنوان مانعی در جهت تحرک طبقه کارگر عمل می کنند) قیامها، اعتصابات و اعتراضات کارگری، (که عیناً صرفه در آنها فراوان بود) طی این دوره با لخص دهه اخیر بسط و گسترش یافته و انقلابات پرولتری نه تنها نفی نشده بلکه در دستور روز طبقه کارگر قرار گرفته است.

بسط ارتجاع، ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشیک مالی و... خلقهای تحت ستم جهان را در زیر فشار ستم و استثماری خود به ستوه آورده و تضاد آشتی ناپذیر بین خلقهای تحت ستم و استثماری با امپریالیسم سرمایه داری عمق بخشیده و به درگیریهای مسلحانه و قیامهای توده ای بر علیه سیستم غارتگرانه انحصارات امپریالیستی سوق داده است. آیا کارتلها، تراستها، الیگارشیک مالی، اتحادیه های بزرگ کارفرمایان، بانکها و موسسات غول پیکر مالی، صنعتی و غیره که شبکه خود را در تمام جهان گسترده اند از بین رفته است؟ آیا هم اکنون صدها میلیون از مردم زحمتکش کشورهای جهان زیر ستم و استثماری این سلاطین سرمایه نیستند؟ آیا ما فوق سودها به زای فقر و مسکنت میلیونها

نفوس جوامع بشری به جیب انحصارات سرازیر نمی شوند؟ آیا سیستمهای ارتجاعی حکومتهای وابسته و دست نشانده هر روز بر سرکوب کارگران و زحمتکشان این کشورها مشغول نیستند؟ امروز سرمایه مالی متمرکز - زدر تعداد محدودی از موسسات امپریالیستی شبکه های خود را بطرز غیرقابل تصویری گسترش داده و بقول لنین "نه تنها توده سرمایه داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آنها را نیز تابع سرمایه مالی نموده است" و با نفوذ دادن روابط سرمایه داری در دوره افتاده ترین مناطق جهان ستم سرمایه عمده کی خاصی پیدا کرده و مبارزه هر روز گسترش یا بنده خلقهای تحت ستم و پرولتاریای این کشورها بر علیه امپریالیسم جهانی دلیل بر این امر است که تضاد بین خلقهای تحت ستم و امپریالیسم نه تنها تخفیف نیافته بلکه هر روز شدیدتر می شود و گرایش به برنامہ انقلابی پرولتاریا را در میان خلق افزایش داده و آنرا در راس جنبشهای توده ای به پیش است جبهه مطمئن اردوی کار تبدیل نموده است .

لنین می گوید: "در شرایط سرمایه داری چه وسیله ای جز جنگ میتواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق تحت نفوذ برای سرمایه مالی را از طرف دیگر، از بین ببرد". آیا نفی جنگ بطور کلی (جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی و...) در شرایط امپریالیسم جز پرده پوشی تضادهای عمیق موجود در سیستم امپریالیستی چیز دیگری است؟ جنگ در دوران امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار نه فقط حاصل مغز این یا آن شخص، بلکه ناشی از تضادهای ذاتی این شیوه تولید بوده و تا وقتی که امپریالیسم و سرمایه داری در سطح جهان بگور سپرده نشده و تا وقتی که سوسیالیسم در عرصه جهانی قطعا پیروز نشده نه تنها محتمل بلکه اجتناب ناپذیر است، فقط ممکن است شکل آن فرق بکند.

بعد از جنگ جهانی دوم ما شاهد جنگهای محلی و منطقه ای بیشماری بودیم که آتش آن بوسیله جناحهای مختلف امپریالیستی فروخته شده و میلیونها نفر را قربانی مطامع امپریالیستها نموده است، جنگهای هند

وپاکستان، مصر و اسرائیل و لبنان، ترکیه و یونان، ایران و عراق و...  
 تجا و ز مسلحانه به کشورهای سوسیالیستی و جنگها ئی که بطور کلی در مناطق  
 افریقا، آمریکا لاتین، جنوب شرقی آسیا، خاور میانه (۳۴) نشان  
 دهنده این واقعیت است که سیستم مپریالیستی جهانی هنوز در آستانه  
 تضادهای جناحهای مختلف انحمارات جهانی که خواهان الحاق اراضی،  
 کسب مناطق نفوذ و دست یابی به منابع مواد خام ارزان و بازارهای وسیع  
 برای منافع خود هستند، می سوزد از این روطی سالهای بعد از جنگ دوم و  
 تشکیل اردوگاه سوسیالیستی تضادهای بین سلاطین سرمایه و کشورهای  
 امپریالیستی نه تنها فروکش نکرده بلکه تشدید هم شده است. بنا بر این:

- ۱- تضاد اساسی دوران ما عبارت است از تضاد بین کار و سرمایه.
- ۲- تضاد بین خلقهای تحت ستم و امپریالیسم
- ۳- تضاد بین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه کشورهای

#### امپریالیستی

#### ۴- تضاد بین امپریالیستها

بدین ترتیب جنبش پرولتری، جنبش خلقهای تحت ستم و استثمار و  
 پرولتاریای پیروزمند (کشورهای سوسیالیستی) همشا به سه جزیک ارگانیزم  
 در اتحادیه هموجه بالنده تضاد در ابعاد جهانی تشکیل می دهد.  
 امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا رژیمها و عوام  
 وابسته به آن و تمام مرتجعین در اتحادیه هموجه دیگر تضاد یعنی وجه  
 ارتجاعی و میرنده تضاد را تشکیل می دهند.

تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد اساسی عصر در کل پروسه گذار، یعنی  
 امپریالیسم و بقایای سرمایه داری و برقراری شالوده های نظم  
 کمونیستی در ابعاد جهانی نیست و عامل اساسی تکامل و تغییر پدیده ها است،  
 تضادهای دیگر در رابطه با متری - بالنده - ارتجاعی و میرنده بودن در  
 دو وجه این تضاد صف آرا می کنند. بدیهی است که رشدنا موزون سرمایه -  
 داری و... عمده بودن حل هر کدام از این تضادها بسته به شرایط اقتصادی  
 اجتماعی (شرایط عینی) در هر کشوری متفاوت است مثلاً دلیل شرایط

عینی تکامل جامعه‌ها تا تضاد دوم عمده است، با فرض جنبش انقلابی خلق‌ها به رهبری پرولتاریا در قیام مهمن ماه ۱۳۵۲ به پیروزی قطعی می‌رسید و موفق می‌گردید دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان را برقرار سازد، در آن صورت از طریق حل این تضاد (که در اینجا ارتباط تنگاتنگ با تضاد اساسی دارد، به عبارت دیگر در کشور ما مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه جدا نیست) پرولتاریا موفق به کسب قدرت سیاسی می‌شد با توجه به این قدرت و عوامل دیگر... تضاد اصلی طی یک دوره گذار به هم پیوسته به سوسیالیسم حل شده و کشور ما هم به اردوی کشورهای پیروز منسـد (سوسیالیستی) وارد می‌شد.

اینها هستند تضادهای اساسی و عمده عصر امپریالیسم که از ما هیئت سرمایه‌داری در حال احتضار و بنا بر این در حال گذار به سوسیالیسم ناشی می‌شود، مسلماً هر درک انحرافی از ارزیابی تضادهای فوق به انحراف در برنامه و استراتژی و تاکتیک پرولتری منجر شده و ضربات جبرانی ناپذیری را به جنبش انقلابی خواهد زد.

اما عصر امپریالیسم یک ویژگی دیگری هم دارد که بنا بر تاکید مکرر لنین و استالین و سایر رهبران جنبش کمونیستی بین‌المللی باید به آن توجه کامل کرد و آن زمینه موجود در عصر امپریالیسم برای رشد انواع اپورتونیزم است. لنین می‌گوید "امپریالیسم که به معنای تحصیل سودهای انحصاری هنگام گرفتار شدن از ثروتمندترین کشورهاست برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی بوجود می‌آورد و بدین طریق اپورتونیزم را می‌پروراند، شکل عینی به آن می‌دهد و آنرا مستحکماً می‌نماید" (۳۵) و هم‌اکنون می‌گردد که "خطرناک‌ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی‌خواهند به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیزم توأم نباشد، جز عبارت پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود" (۳۶).

وظیفه تخطی ناپذیرتاما می‌گمونیست‌هاست که در عین حال نسبت به این ویژگی‌های دوران ما اهمیت درخور قائل شوند و به گفتار فوق لنین

وفادار باشند. از این رو ما چه با دیدگاهی که با ارزیابی نادرست تضادهای  
 بین المللی، تضاد بین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه کشورهای  
 امپریالیستی را عمده دانسته و با انحراف از مصلحت و تجدیدنظر در مضمون و  
 محتوای عصر به نفعی انقلاب قهرآمیز، دیکتاتوری پرولتاریا، هژمونی  
 پرولتری، به تبلیغ گذار مسالمت آمیز و راه رشد غیر سرمایه داری و بطور  
 کلی صلح و مصالحه طبقاتی دست زده و از موضع راست پرولتاریا را خلع سلاح  
 کرده و به افسار و طبقات غیر پرولتری رسالت رهبری جنبشها، لاجرم گذار به  
 سوسیالیسم! (البته از راههای تبلیغ و ترویج و مسالمت آمیز!) قائل  
 است. وجه آشنائی که با ارزیابی نادرست تضادهای جهانی، تضاد بین  
 خلقها را با امپریالیسم عمده دانسته و با تراشیدن بورژوازی ملی و غیرتالک  
 هر جنبشی را صرف نظر از مضمون و رهبری آن مورد حمایت قرار می دهند،  
 مخالفت می ورزیم، دیدگاه اخیر هر چند بظاهری می نماید ولی در عمل  
 کاملاً به راست افتاده و با جدا کردن یک تضاد از مجموعه تضادهای المللی و  
 عمده کردن آن در استراتژی و تاکتیک به جنبش بین المللی خیانت میورزد  
 اما این دو خط و مشی که در ظاهر مقابل هم قرار دارند چون انحرافات  
 تقریباً از یک منشأ سرچشمه می گیرند در بسیاری از موارد در عمل به یک نقطه  
 رسیده و دوروی یک سکه را تشکیل می دهند و نسبت به نفوذی که در جنبشهای  
 رهائی بخش و غیره دارند به آن لطمه می زنند (۳۷). مثلاً کافی است رقابت  
 این دو دیدگاه را در مورد حمایت از رژیم ارتجاعی ایران، ایضا موضع  
 طرفداران آنها مثل حزب رنجبران و حزب توده (که در ظاهر به خون هم  
 تشنه بودند) در قبال حمایت از رژیم و همکاری آنها با دستگاہهای سرکوب  
 و قلع و قمع کارگران و زحمتکشان و انقلابیون کمونیست و غیر کمونیست  
 را در نظر مجسم کنیم و بطور کلی توجه به ابعاد عملگردهای این دو دیدگاه در  
 قبال انقلاب ایران (که بسیار ملموس و قابل رویت است) و استراتژی و  
 تاکتیکهای آنها در حمایت از ضد انقلاب ایران ما را بر آن می دارد که گفتار  
 فوق الذکر لنین را نصب العین خود قرار داده و به لنینیسم، ما رکیسیسم عصر  
 امپریالیسم وفاداریم.

طرح مساله : همانطور که در بررسی دوران و تفادهای بین المللی ناشی از آن متذکر شدیم، از جمله انحرافات که از تجدیدنظر در فرمول بندی لنینی عصر و بتبع آن ارزیابی غیر علمی و ناصحیح تفادهای ناشی می شد، عبارت بود از محوری دانستن مساله صلح و عهده کردن این مساله بعنوان مساله حاد دوران، بطوری که تمام جنبه های اساسی مبارزه انقلابی طبقاتی پرولتاریا و جنبشهای رهاشی بخش ملل تحت ستم را تحت الشعاع مبارزه بخاطر صلح قرار داده و از پرولتاریا و سایر حمتکشان می خواهد تا علیه هر گونه اختلاف سیاسی، مذهبی و دیگر تفاوتها (تفاوتها) از لحاظ منافع طبقاتی و غیره مثل تفاوت بین غارتگری بورژوازی و غارت شدن پرولتاریا)، علیه خطر جنگ و جنگ بطور کلی متحد شوند. این امر که از نا دیده گرفتن تفادهای ذاتی امپریالیسم ناشی می شد با توجیهاات کاملاً غیر مارکسیستی هم تواءم است مثلاً خروش چف در توجیها این نظرمی گوید "جرقه کوچکی (مثلاً به کوچکی قیام و مبارزه مسلحانه یک خلق بر علیه سلطه امپریالیستی و غیره) می تواند موجب جنگ جهانی گردد" از این رو "جنگهای محلی، کار بسیار خطرناکی است، ما بایستکار در این باره می.. کوشیم تا شراره ای را که می تواند آتش جنگ را برافروزد داخل موش سازیم". خروش چف با این گفتار ضمن اینکه درک سطحی و کاملاً غیر مارکسیستی خود را از علل بروز جنگها در عصر امپریالیسم به نمایش می گذارد، مرز بیسیان جنگهای انقلابی و عادلانه را که کمونیستها باید از آن حمایت کرده و در آن

شرکت کنند را با جنگهای غیرانقلابی، ارتجاعی و امپریالیستی مخدوش کرده و پرده‌ها را بر روی آن می‌افکند، در اینکه کمونیستها مخالف جنگ بوده و خواهان صلح هستند و در این امر از سایرین ثابت قدم‌تر و صادق‌تر هستند هیچگونه حرفی نیست، اما صحبت بر سر این مطلب است که کمونیستها در عین حال مخالف هر جنگ و موافق با هرگونه صلحی نیستند، صلحی که بخواهد بردگی ملل تحت ستم و طبقه کارگر را ابدیت بخشد، جنگهای انقلابی و رهاشی بخش را که بر علیه سلطه امپریالیستی جریان می‌یابد محکوم کند و سرانجام به انقلابات پرولتری قهرآميز و قیامهای توده‌ای به خاطر حفظ صلح کاذب (که در شرایط امپریالیسم غیرممکن است و فقط فریب توده‌ها و انحراف توجه آنها از مبارزات روزمره است) خط بطلان بکشد و به هیچوجه تبلیغ نخواهند کرد، لذا طرح مسأله بصورت فوق عملاً عبارت است از اینکه از طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان بخواهیم که از انقلاب قهرآميز و مبارزه بخاطر اهداف انقلابی تاریخی خود دست شویند و بسا دشمنان طبقاتی خود که از هر دشمنی برای آنها خطرناک‌تر و از هر جنگی غارتگرانه‌تر است، حتی انسان بودن را هم از آنها دریغ می‌دارند، در صلح و صفا بسر برند و طریق مسالمت پیشه کنند! و آنها را به این امید واهی و پوچ سرگرم سازیم که گویا در زیر بیرق سفید "همزیستی مسالمت آمیز خروشنجی" و "رقابت اقتصادی بین دو سیستم متضاد اجتماعی اقتصادی" دشمنان آنها که بخاطر شنیدن رقابتها ضایع دستمزدها مثل سنگ‌ها رشک‌پاره می‌کنند) از طریق مبارزه "پارلمانتاریستی" و بطریق کاملاً مسالمت آمیز "سررحم آمده و بدون مقاومت حکومت را بدانها خواهند سپرد! اما این امر تا بدان حد پوچ و بی معنی و ذهنیگراشی مطلق است که بگوئیم کارگران و زحمتکشان آنهاشی که در اثر ستم سرمایه‌جانتان به لب رسیده، خداوند چنین مقدر کرده است که در آن دنیا برای بندگان مطیع خود بهشت برین را مهیا کنند در آنجا درختهای سیب و انار وجود دارد که هیچوقت خزان نمی‌بینند، رودخانه شیر و عسل که خشک نمی‌گردد از آن شماست، فعلاً طاعت از خدا بیا ن زمین بر شما واجب است، و یا اینکه به امپریالیسم و ارتجاع بگوئیم که فعلاً دعوا و



مراغه را بین خود پایان دهید، از منافع سرشار چشم بپوشید، مناطق نفوذ را بحال خود بگذارید... آنوقت هیچگونه بحرانی را منگیر شما نخواهد شد، هرولتاریای گرسنه و به خشم آمده پایه کاخهای ستم شما را به لرزه درخواهد آورد...!!!

گویا خروشچف می خواهد چرخهای تاریخ را که با بیرحمی جلومی رود متوقف کند، این هم همان نقد ریپوچ و غیر علمی است که بگوئیم آفتاب دوروز دیگر در نیاتنا من بیشتر بخوابم!! او در این مورد چشمهايش را بسته فکر می کند شب است؟

تاریخ تکامل بشر، تاریخ مبارزه طبقاتی سرشار از قیامهای خونین و جنگهای طبقاتی است، جنگ ستم دیدگان و استثمار شوندهگان بر علیه ظالمین و استثمارگران، قیامها و جنگهای بیشمار بردگان علیه برده - داران، دهقانان علیه اربابان فئودال و حکومت های خودکامه، کارگران علیه سرمایه داران، بطور کلی جنگ ستمکشان علیه ستمگران تاریخ بوده همچنین جنگهای خانمانسوز غارتگرانه ای که بین طبقات دارا و ستمگر برای دستیابی به منافع بیشتر صورت گرفته، که گذشته از عادلانه و غیر عادلانه، انقلابی و ارتجاعی بودن آنها، همه ناشی از تشدید تضادهائی است که در طول تاریخ شکل گرفته، رشد کرده و تبدیل به تضادهائی آشتی ناپذیری شده است که جزا از طریق جنگ و قیام و با زهم جنگ قابل حل نبوده و نیست، اما در عین حال این مبارزه و کشمکشهای بین المللی همیشه دارای مضامین و اشکال یکسانی نبوده بتدریج که جامعه بشری از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، علم و صنعت، تکنولوژی، فرهنگ و... تکامل می یافت، این مبارزات اشکال مختلف بخود گرفته و اهداف متفاوتی را دنبال می کردند و از لحاظ شرایط عینی منطبق بر رشد و وحدت یابی تضادهائی بود که همراه با سایر جنبه های زندگی اجتماعی بشر تکامل یافته و روز بروز به قطب بندی جامعه به دو بخش ستم دیدگان و استثمار شوندهگان و ستمگران و استثمارکنندگان شدت می بخشید، که اولی به عنوان نیروی مترقی و انقلابی تاریخی و دومی نیروی ارتجاعی و میرنده

در مقابل هم صف آرائی کرده می بايست تغییرات عظیم و تاریخی عصر خود را متحقق سازند و سرنوشت بشریت به مبارزه آن بستگی داشت. آیا ایستادن تغییر و تحولات عظیم (مبارزه اضداد) و دیگرگونی تاریخی، در محیطی صلح و صفا! و بطریق مسالمت آمیز، قادر به عملی شدن هست؟

لنین سالها قبل پاسخ این سوال را که (میتوان جنگ به طور کلی را مدنظر قرار داد) چنین می دهد: "جنگ فقط زمانی غیر ممکن می گردد که بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت کنیم" (۲۸). لنین این استنتاج را از تحلیل خصوصیات سرمایه داری بدست می آورد که در حال احتضار بوده و تضادهای آن به منتهای درجه حدت یافته و به امپریالیسم بدل شده است و آن عبارت است از "عصر سرمایه مالی و انحصارهای که همه جا با کوششهای توأم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه احراز سیادت است. نتیجه این تعاملات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات، علیرغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادهای ستمگری ملی، کوشش برای الحاق اراضی دیگران" (۲۹). از این رولنین در مقابل ————— رویزیونیستهای انترناسیونال دوتاکید می کرد که محور اصلی دورانی امپریالیسم جنگ و انقلاب است. "مارکسیستهای واقعی با ایستنی تاکتیکهای خود را بر این معنا قرار دهند، نه صلح و مصالحه.

کاتوتسکی زمانی که دول امپریالیستی در تدارک جنگ جهانی اول بودند باز رویزیونیستهای بین الملل دوم حمایت می کرد، بر موضع سوسیال شونیستهای که به اعتبارات جنگی بورژوازی رای مثبت میدادند و از پرولتاریا می خواستند تا بعنوان گوشت دم توپ بورژوازی به جبهه های جنگ برادرکشی بروند، مهترانه می زد اما به محض اینکه ذخایر کشورهای درگیر در جنگ روبه نقصان گذاشت، به محض اینکه بحران ناشی از جنگ توده های پرولتروسایر زحمتکشان را به جنبش در آورده و بر راه سرنگونی حکومتها می کشید و به محض اینکه بورژوازی تحت چنین شرایطی و برای جلوگیری از سقوط قطعی، خواستار تقسیم غنا شوم و ضبط مسالمت آمیز اراضی

و خلع سلاح پرولتاریا بود، و خواستار تنظیم قرارداد های صلحی بود که به  
 برده نمودن پرولتاریا و سایر خلق های تحت ستم می آنها مید، اپورتونیستها  
 و در رأس آنها کائوتسکی نیز در رابطه با این احتیاج امپریالیستها و  
 برای زیب و زینت پرچم دروغین صلح آنها، تئوری خود را با آن منطبق  
 کردند، آنها با درک غلط خودشان از امپریالیسم و تضاد های آن ادعا  
 می کردند که می توان از طریق "قرارداد های بین المللی" تشکیل دادگاه  
 و غیره و نیز خلع سلاح (البته خلع سلاح پرولتاریا و دهقانان نه بورژوازی،  
 چرا که بورژوازی با تکیه بر سلاح است که اعمال سیادت می کند) می توان به  
 صلح "دائم" و یا "پردوام" رسید؛ طرح و تبلیغ چنین شعارها ثسی در  
 شرایطی که جنبش توده ای در حال اوج گیری بود، خیانت آمیز بوده و بر  
 جنبش ضربات جبران نا پذیری می زد، لنین در مقابل این جریان فکری  
 بغایت اپورتونیستی مطرح می کرد که مارکسیستها هرگز به صلحی نا مشخص  
 انتزاعی و عاری از محتوا احتیاج ندارند. چنین صلحی مورد قبول هر  
 فردی حتی تزار نیکلای نیز قرار نخواهد گرفت (و در مورد تز بغایت ارتجاعی  
 "ولترا امپریالیسم" کائوتسکی) صلح طبقاتی را موعظه می کرد و ادعا  
 می کرد که امپریالیسم و مساله انحصارات یک راه درستی است که بورژوازی  
 برای از بین بردن تضادها و بالنتیجه پایان دادن به جنگ و خونریزی،  
 انتخاب کرده، تا کید می کرد که "اگر امپریالیستها جهان را بین خود  
 تقسیم میکنند این بدلیل بدجنسی و بد ذاتی خاص آنها نیست، بلکه میزان  
 تمرکز سرمایه است که آنان را مجبور می کند تا برای کسب سود به این کار  
 مبادرت کنند. آنها جهان را "به نسبت سرمایه ها" و مطابق نیروهای هر  
 کداشان تقسیم می کنند زیرا در رژیم نوین لائی و سرمایه داری شیوه  
 تقسیم دیگری وجود ندارد. بنا بر این نیروها بر حسب توسعه اقتصادی و  
 سیاسی خود تغییر می کنند. برای درک وقایع باید دانست که کدام مسایل  
 در پی تغییرات توازن قوا حل می شوند، دانستن این امر که این تغییرات  
 بطور خالص اقتصادی و یا ماورا اقتصادی مثلا (نظا می) هستند، مساله ثانوی  
 است که به هیچ وجه نمی تواند نقطه نظر اساسی در عصر مدرن سرمایه داری

را تغییر دهد" (۴۰) از این رو هر اتحاد امپریالیستی و هر "ولتسرا-امپریالیستی" بقول کائوتسکی به هر عنوان و شکلی همپا شد در نهایت امری است زودگذر، تضادهای ذاتی امپریالیسم ناگزیر به درگیری و جنگ بخاطر منافع بیشتر و نجات خود از بحران بوقوع خواهد پیوست، از این روستی هم که تحت حاکمیت امپریالیسم و با تفاق او برقرار می گردد منافع مجموع طرفین را ناگزیر ملحوظ نظر دارد، در این صورت پرولتاریای صلحی خواهد رفت که بتواند بورژوازی این عامل و منشأ اصلی جنگ را سرنگسون کند و سوسیالیسم را برقرار سازد و بخاطر چنین هدفی می باید توده ها را به سوی انقلاب هدایت کرد، آنها را با انواع واقسام میکروهای جنبش کارگری آشنا ساخت و به آنها آموخت که "مسأله جنگ و صلح دو جنبه از سیاست سرکوب بورژوازیست و تا موقعی که امپریالیسم ریشه کن نشده است صحبت از صلح با دوا م و غیره... بجز فریب کارگران و انحراف افکار عمومی از مسأله انقلاب چیز دیگری نیست. ما با زهم به مشاجرات لنین با کائوتسکی مراجعه می کنیم، لنین می گفت: "امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است. تمام کارتلها، تراستها و اتحادیه های کارفرمایان و تمام بانکهای بزرگ و غول پیکر، هر کدام خود یک انحصار را تشکیل می دهند، ما فوق سود نیز از بین نرفته است و همچنان باقیست. استثنا رتعم کشورها توسط کشورهای ثروتمند و صاحب امتیاز باقیست و شدیدتر نیز شده است و انحصارات را در ابعاد وسیعی گسترش داده اند و ما فوق سودهایی برابر با صد میلیون به حیب می زنند و سوار بر گرده صدها و صدها میلیون مردم کشورهای دیگر برای جنگ زدن به غنائم سرشار و پربار و کم خرج بین خود به جنگ مشغولند. در اینجا جوهر امپریالیسم نهفته است، جوهری که تضادهای عمیق دارد و کائوتسکی به عوض آشکار کردنش مترصد تخفیف دادن آنهاست" (۴۱). از این رو در عصر امپریالیسم جنگهای امپریالیستی، ضد امپریالیستی، انقلابات پرولتری، جنبشهای رهائی بخش و غیره و بطور کلی جنگ و انقلاب اجتناب ناپذیر است و این ناشی از ماهیت این عصر است اما کائوتسکی و همفکران او در دوران سرمایه مالی با دفاع از ایده آلی که برای دوران

سرمایه‌مالی یک ایده آل ارتجاعی است و با دفاع از "دمکراسی سلامت-آمیز"، "فشار عوامل اقتصادی" و ... پیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود... "لنین در ادامه می‌نویسد" یک چنین ساده‌لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست، بعلاوه این موضوع ببود آنها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده‌لوحی زده و در شرایط امپریالیسم از صلح دم‌بزنندولی برای کائوتسکی ... که ادعا می‌کنند در مورد صلح "همه توافق نظر" دارند (امپریالیستها، با اصطلاح سوسیالیستها و سوسیال پالیسیستها) دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی می‌ماند؟ بجای تجزیه و تحلیل و آشکار کردن عمق تضادهای امپریالیسم، ما فقط یک چیز می‌بینیم و آن "تمایل معصومانه" رفرمیستی به سهل‌انگاشتن این تضادهای ونفی آنهاست" (۴۲). بدین ترتیب لنین مبارزه بی رحمانه‌ای را با اپورتونیستها-...-ای انترناسیونال دوم به پیش برد و ثابت کرد که توجیحات آنها چیزی نیست جز پرده‌پوشی تضادهای عمیق عصر امپریالیسم. در عین حال اعتقاد عمیق داشت که می‌توان به صلح رسید و می‌باید در راه آن مبارزه کرد و با رهبران اعلام کرد که کمونیستها همیشه صلح طلب هستند اما صلحی که در شرایط کنونی افکار عمومی پرولتاریا و سایر زحمتکشان را از مبارزه انقلابی بر علیه امپریالیسم منحرف کرده و آنرا به کجراه بکشاند، مورد قبول کمونیستها نیست، تبلیغ صلحی که بدون توجه به تضادهای عمیق عصر امپریالیسم بدون توجه به برآمدن انقلاب پرولتری و جنبشهای توده‌ای نوحه‌سرائی می‌شود جز فلج نمودن این مبارزات چیز دیگری نیست، فقط مبارزه انقلابی طبقاتی در تمام عرصه‌ها یک مبارزه واقعی بخاطر صلح است و لاغیر خطاب لنین به کارگران و زحمتکشان سراسری: "این بود" هنگامی که شما قدرت حاکمه انقلابی را بدست گیرید، برای نیل به صلح راهی انقلابی به روی شما باز خواهد شد و شما می‌توانید به خلقها خطاب کرده از آنها دعوت انقلابی نمائید، از روی نمونه خود تا کتیک را برای آنها توضیح دهید. آنگاه در برابر شما راه صلحی که از طریق انقلابی بدست آمده گشوده می‌شود و به قوی‌ترین احتمالات از هلاکت صدها هزار نفر جلوگیری خواهد کرد، آن

وقت می توانید مطمئن باشید که خلق آلمان و فرانسه بیرله شما اظهار نظر خواهند کرد اما سرمایه داران انگلیس و آمریکا و ژاپن اگر هم خواستند با شما بر ضد طبقات انقلابی کارگر که پس از لگام زدن بر سرمایه داران و بر کنار ساختن آنها و نظارت طبقه کارگر بر امور، نیرویش ده برابر خواهد بود. به جنگ اقدام نمایند به احتمال ۹۹ درصد در به عملی کردن آن نخواهند بود. کافی است شما اعلام کنید که پاسیفیست نیستید از جمهوری خود و دیکراسی کارگری پرولتاریائی خود در مقابل سرمایه داران آلمان، فرانسه و... دفاع خواهید کرد تا صلح تأمین شده باشد" (۴۳) آیا گفتار داهیانه فوق و سایر نقل قولهای که از لنین آورده ایم کهنه شده و اعتبار خود را از دست داده است؟ آری رویزیونیست ها بر آنند که در پی تغییر خصوصیات عصر تاکتیکی لنینی نیز تغییر پیدا کرده و تا زگی خود را از دست داده است، آنها همان پرچم کهنه شده کائوتسکی ها و برنشتین ها را حمل می کنند، بگذار تئوریهای کهنه شده رهبران انترناسیونال دوم و سایر رویزیونیستها و سوسیال پاسیفیستها را از زباله دانی تاریخ بیرون بکشند، واقعیات روزمره درستی نظرات لنین را به عیان ترین وجهی نشان داده و هر روز که می گذرد و واقعیاتی که در مقابل چشمان میلیونها کارگر و میلیونها زحمتکش بوقوع می پیوندد، مهرتأیید بر آنها می زند، برخلاف نظر رویزیونیستها و اپورتونیستها دیگر آیا تحت شرایط شدید تضادهای سرمایه داری، جنگ دوم جهانی بوقوع نپیوست، و در فاصله این دو جنگ جنگهای محلی و منطقه ای دیگری که با زهم ناشی از ماهیت تضادهای امپریالیستی بود، بوقوع نپیوست؟ آیا تحت مبارزه شدید و بسا دادن میلیونها قربانی و... صلح بدست نیامد و در ضمن آیا این صلح پایدار بود؟ بعد از جنگ دوم جهانی خلقهای سراسر جهان با زهم در آتش جنگ که بر سر مطامع امپریالیستها بوقوع پیوسته و می پیوندد، می سوزند، خلقهای کبیرویتنام، کوبا، نیکاراگوئه، آنگولا و... جز از طریق اتخمس تاکتیکیهای فوق (لنینی) و سرنگونی بورژوازی که با صدها هزار قربانی همراه بود نمی توانستند به صلح دست یابند، حتی در شرایط کنونی این

صلح هم‌پایه‌ها رنجیده و تداوم آن با آمادگی ورزمن‌دگی طبقه کارگر ارتباط  
 لاینفک دارد، تجا و زبده ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه و... توسط امپریالیست‌ها  
 به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مشت‌اش است از خروار، در عین حال انعکاس  
 مبارزات مسلحانه این خلت‌ها را در بین کارگران و زحمتکشان سراسر  
 جهان بیاد آورید. اقدامات پرولترهای سراسر کشورهای امپریالیستی  
 را در نظر بگیرید که در خود ایالات متحده آمریکا ارکان قدرت انحصارات  
 ست‌مگر مالی را به لرزه در آورده و امپریالیسم غارتگر آمریکا را در موقعیتی  
 قرار داده که ناگزیر از قبول شکست شد. اینها شمره بکارگویی کدام تاکتیک  
 بود؟ لنینی؟ یا خروشچی؟

رفیق استالین در مبارزه با این دیدگاه که هنوز در درون حزب  
 بلشویک خود را کاملاً نشان نداده بود می‌نویسد:

"می‌گویند حکم لنین را در باره اینکه امپریالیسم بطور ناگزیر مولد  
 جنگ است، باید کهنه شده محسوب کرد زیرا در حال حاضر نیروهای مقتدری  
 رشد کرده‌اند که به دفاع از صلح و علیه جنگ جهانی برخاسته‌اند، این درست،  
 جنبش کنونی بخاطر صلح هدفش این است که توده‌های مردم را به مبارزه  
 برای حفظ صلح، برای جلوگیری از جنگ جهانی بپاخیزاند، لذا این  
 جنبش هدف و ازگون ساختن سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب  
 نمی‌کند، بلکه به هدفهای دمکراتیک مبارزه بخاطر صلح محدود می‌گردد،  
 بیش از همه این احتمال می‌رود که جنبش کنونی بخاطر صلح بمثابه جنبش بخاطر حفظ صلح در صورت  
 منجر به جلوگیری از جنگ مفروض گردد، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض،  
 این البته خوب است، حتی بسیار خوب است، معذالک برای محسوس  
 ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری بطور کلی این کافی نیست،  
 زیرا همه این موفقیت‌های جنبش بخاطر صلح، امپریالیسم با زهم حفظ  
 می‌گردد و به اعتبار خود باقی است، بنا بر این ناگزیری جنگها نیز به  
 قوت خود باقی است، برای محو ناگزیری جنگها باید امپریالیسم را نابود  
 کرد" (۴۴).

هما نگونه که ملاحظه می‌شود در اینجا استالین مثل خروشچف در هوا معلق

نمی زند، او از ما رکسیسم - لنینیسم انقلابی حرکت می کند و به آن وفادار است. این وفاداری نه حاصل دگم بودن آن بلکه همانا زنده و پویا بودن آن است، نماینده انقلابیگری مارکسیست - لنینیستی است نه چوتنان خروشچف مبلغ پاسیفیسم! گفتار او منطبق بر واقعیت عینی است و درستی آن توسط پراتیک به اثبات می رسد، اما خروشچف در هوا معلق می زند، استدلال او هیچ پایه و اساسی ندارد، از این رو با واقعیات منطبق نبوده و پراتیک بر آن مهر شکست زده است، استالین خاطر نشان می سازد با همه اینکه نیروهای زیادی رشد کرده اند که بخاطر صلح مبارزه می کنند اما مبارزه آنها جنبه دمکراتیک داشته و هدف آنها تحت فشار قراردادن امپریالیسم بخاطر این است که اقدام به جنگ نکند، اگر ما از اینجا به این نتیجه نماند درست برسیم که پس جنگ طلبی امپریالیسم که (جزو ذاتی آن بوده و محصول تشدید تضادهای درونی این سیستم است) و بطریق اولی (ماهیت امپریالیسم که مولد جنگ است) عوض شده است در آن صورت ادعای ما هم بوج خواهد بود، چون به آن چیزی استناد می کنیم که این نیروها بواسطه وجود عینی آن رشد کرده اند، یعنی (ماهیت جنگ افروزی و یا بعبارت دیگر "مولد جنگ" بودن امپریالیسم) با این استدلال اگر گفته شد که امپریالیسم ماهیت خودش را حفظ کرده است، در آن صورت حماقت محض خواهد بود که بگوئیم نیروهای صلح طلب قادر به از بین بردن ماهیت جنگ افروزی امپریالیسم هستند (ایضا تمام خصوصیات که این جنگ طلبی از آن ناشی می شود و توسط مارکس، انگلس و لنین تئوریزه شده) اما در عین حال قادر به سرنگونی و نابودی ریشه آن که همانا خود امپریالیسم است نیستند! در آن صورت یک چیز می ماند و آن اینکه بگوئیم امپریالیسم سیستم بسدی نیست فقط با ید تلاش کرد تا خصلت جنگ افروزانه آن را از راههای مسالمت - آمیز محدود و زایل کرد!! ما هم میگوئیم با همه این تلاشهای صلح طلبانه (که با آن موافق بوده و بر آن بعنوان یک حرکت دمکراتیک صحنه میگذاریم) اگر سلطه بورژوازی دست نخورده باقی بماند، کار بسیار ریهوده و فریب مردم است که انتظار داشته باشیم با امضای قراردادها و برگزاری تظاهرات



و غیره قاً در به جلو گیری کا ملا ز جنگ مفروض هستیم (۴۵) زیرا قدرتهای امپریالیستی بنا بر ماهیت و شرایط وجودیشان غیر ممکن است تسلیم چنین شرایطی بشوند، برخلاف تصور و درک سوسیال پاسیفیستها و سایر انواع رویزیونیستها، امپریالیسم خواهان غارتگری و چپاول است، او همزبونی و سیادت می طلبد، او حاضر و قاً در است در جهت فریب افکار عمومی جهان پای دهها قرارداد را امضا کند، به پای دهها میز مذاکره برود (که ما این مذاکرات را هم رد نمی کنیم منتهای مراتب، نه بعنوان "محور تکامل تاریخ" بلکه یک جنبه از مبارزه طبقاتی و یک ابزار (نه بیش) صدها کنفرانس تشکیل دهد (۴۶)، معذالک هر وقت موقعیتش ایجاب کرده و در هر جای دنیا خواسته به جنگ افروزی پرداخته است. بعد از جنگ دوم صدها نمونه می توان ذکر کرد بطوریکه همیشه بخش قابل توجهی از جهان در آتش جنگهای محلی و منطقه ای می سوزد و این جنگها یا بوسیله دخالت و تجاوز مستقیم قدرتهای امپریالیستی بوقوع پیوسته و ادامه می یابد و بطور غیر مستقیم و توسط حکومتهای دست نشانده، در عین حال تاریخ به کرات نشان داده است که هر وقت قدرتهای امپریالیستی با بحران و... مواجه شده اند و هر وقت احساس کرده اند که این بحرانها پایه های قدرت آنها را سست کرده و نابود خواهد نمود، از کشتار میلیونها نفر هم ابا نگرفته اند از این رو برای نابودی حتمی جنگها با یستی امپریالیسم را نابود کرد و بخاطر این امر با یستی توده ها را به انقلاب فرا خواند، نه اینکه پاسیفیسم را در میان آنها دامن زد و آنها را به امیدهای واهی رها ساخت، دورتر نمی رویم، همین جنگی که نزدیک به چهار سال است خلقهای زحمتکش و تحت ستم ایران و عراق را به خاک سیاه نشانده و میلیونها نفر را بسبب هلاکت و سیه روزی سوق داده است... آیا واقعیات عینی موجود که جنگ بین این دو کشور را شعله و ر ساخت جز این بوده و هست که پشت سر آن منافع جناحهای مختلف امپریالیستی خوابیده است؟ امروز بعد از گذشت چهار سال کشت و کشتار دیگر بر هیچکس پوشیده نیست که صدام حسین و خمینی در دست انحصارات امپریالیستی فی الواقع عروسکانی بیش نیستند که در

جهت تحقق منافع سرمایه بین المللی به دهشتناک ترین جنایات دست می زنند، در عین حال امپریالیستها هیچ هراسی به خود راه ندادند از اینکه دهها بار برای فریب توده های مردمندای صلح سردهند، دهها کنفرانس تشکیل دهند، قطعنامه های مشعشع صادر کنند، هیئت های کاذبی که از همان ابتدا روشن است که جز فریب توده ها و امیدوار ساختن آنها به اقدامات بین المللی هیچ ماوریت دیگری ندارند، تصور کنید که سران کشورهای نظیر پاکستان و ترکیه که گلوگاه تغذیه رژیم های ایران و عراق (عمدتا ایران) توسط انحصارات امپریالیستی است (و این تغذیه عامل عمده تداوم جنگ و سلاخی میلیونها زحمتکش است) تلاش میانیگرانه! می کنند و خواستار پایان دادن به جنگ هستند! مهمتر از آن حتی دول امپریالیستی نظیر آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن و... نیز فریاد صلح طلبی می زنند! در عین حال که در خفا هر روز برای تشدید جنگ نقشه می ریزند، در ظاهر خواستار پایان دادن به جنگ هستند.

آقایان فرمیست ها، سوسیال پاشیستها، ما مخالف دفاع از صلح و مبارزه بخاطر آن نیستیم و امروز اعتقاد را سخ داریم که پرچم مبارزه علیه جنگ همانا توسط کمونیستها و مقدم بر همه توسط اردوگاه کشورهای سوسیالیستی باید برافراشته نگه داشته شود، این بنفع سوسیالیسم جهانی، طبقه کارگر و شما می زحمتکشان روی زمین است، معذالک ما خود را گول نمی زنیم و با محور قرار دادن آن جنبش انقلابی را دچار فلج نمی سازیم، ما در عین حال که خواهان صلح هستیم در عین حال هم خود را مصروف این می سازیم و با پشتکار تمام به توده ها توضیح می دهیم که بنا بر وضعیت عینی عصر امپریالیسم و خصوصیات آن و سیادت سرمایه مالی و جنگ و انقلاب امریست اجتناب ناپذیر، جنگ از ماهیت تجا و زکارانه سیستم سرمایه مالی ناشی می شود، سرمایه خواهان مناطق نفوذ، غارت و چپاول خلقهاست، در شرایط سرمایه داری به فرض استقرار هرگونه صلحی حتی یک نوک سوزن هم از مصائب کارگران و زحمتکشان کاسته نخواهد شد، در عین حال انحصارات امپریالیستی غارتگران داخلی و همه طبقات دارا یک سرسوزن از منافع

خودگذشت نخواهند کرد، تمامی خرابیها و چپاول چندین برابر زمان جنگ سرمایه‌داران و سایر معاصبان جنگ برستم و استثموا استثموا رقبلی صدها را فسزوده خواهند گردید، ما خسته نخواهیم شد از اینکه صدها و هزاران بار تکرار کنیم که امید بستن به صلح کاذبی که امپریالیستها ورژیمهای ارتجاعی بر آن صحه می‌گذارند، امری است پوچ و بنبغ غارت شدن آنها توسط سرمایه‌داران و تداوم بردگی آنهاست، از این رو ما خواهان صلحی هستیم که سرمایه‌داری را سرنگون و سوسیالیسم را برقرار سازد، تنها این راه، راه رسیدن به صلحی همیشگی و عاری از استثموا استثموا راست، "وظیفه‌نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر به فردیست از دهشت‌های کشتار جهانی" (۴۷). لنین خاطر نشان می‌ساخت که صلح واقعی فقط در صورتی میسر خواهد شد که "توده‌ها انقلاب را آغاز کنند" بدین صورت در راه اصلی مبارزه انقلابی بخاطر صلح قدم گذاشته‌اند" (۴۸). لنین در عین حال که اجتناب‌ناپذیری جنگ‌ها را در دوران امپریالیسم خاطر نشان می‌ساخت، در عین حال مبارزات انقلابی طبقه کارگر و خلق‌های تحت‌ستم‌جهان را و شیقه‌ای برای برقراری و پایداری (هرچند نه همیشگی) هر نوع صلحی قلمداد می‌نمود، قرارداد صلح برست را بخاطر بیاورید که در چه شرایطی بر کشورشوراها تحمیل شد، اما لنین حتی در آن موقعیت خطیر (ضعیف‌ترین موقعیت) مصالح جنبش بین‌المللی را مقدم بر همه و هر نوع صلحی می‌شمرد، او در دومین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در مورد پیشنهاد صلح می‌گوید "دولت موت کارگری و دهقانی در همان حالی که این پیشنهاد صلح را به دولت‌ها و خلق‌های تمام کشورهای متحارب می‌نماید در عین حال روی سخنش به ویژه با کارگران آگاه سه ملت از پیشروترین ملل بشری و سه کشور از بزرگ‌ترین کشورهای شرکت‌کننده در جنگ کنونی یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان است. کارگران این کشورها بزرگترین خدمات را به امر ترقی و سوسیالیسم نموده‌اند... تمام این نمونه‌های قهرمانی پرولتری و تاریخی برای ما در حکم و شیقه آن است که کارگران کشورهای نامبرده به

وظایفی که اکنون در مورد رهایی بشر از قیددهشتهای جنگ و عواقب آن بر عهده دارند، پی خواهند برد و با فعالیت همه جانبه و قطعی و جدیت فداکارانه خود به مایاری خواهند نمود تا امر صلح و به همراه آن امرهای توده‌های زحمتکش و استثمارشونده‌های را از قید هرگونه بردگی و استثمار کامیابانه به سرانجام خود برسانیم" (۴۹). اینجا صرف نظر از مضمون و محتوای صلح پیشنهادی، اتکای لنین بیش از آن که به قبول یا رد آن از طرف امپریالیستها باشد به انقلاب پرولتاریائی و حمایت کارگران و زحمتکشان استوار است لنین اعتقاد عمیق خود را نسبت به اینکه هیچ میری نیابستی مانع اعتلای انقلابی و پیروزی آن در سایر کشورها گردد، در جواب قطعنامه هیئت دست دبیران کمیته مسکو حزب چپین بیان می‌کند: "شاید نویسندگان قطعنامه بر آنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است. بدین جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمانی مصروف داریم، خودنا بود شویم (از دست رفتن حکومت شوروی) تا انقلاب آلمان را که هم اکنون نبرد قطعی خود را آغاز کردن نهاده و دستخوش ضربات شدیدی است نجات بخشیم" لنین ادامه می‌دهد: "کاملاً جایز است که در صورت وجود چنین مقدماتی تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن حکومت شوروی، نه تنها "صلاح" (بقول نویسندگان قطعنامه) بلکه به تمام معنی حتمی باشد. ولی واضح است که چنین مقدماتی موجود نیست" (۵۰). اینجا درست است که دیدگاه کمبر قطعنامه هیئت دبیران ... کاملاً انحرافی است (۵۱) و لنین بدرستی آنرا افشا می‌کند اما جوهر مطلب در این است که لنین طی زمانی که با لاجبار به سازش تن می‌دهد این سازش اولاً بخاطر مصالح انقلاب، ثانیاً نه سازش و گذشت در اصول بلکه همانا گذشت بخاطر اصول را جایز می‌شمارد، اگر قرار است با پیروزی انقلاب آلمان، انقلاب در سایر سرجهان شعله‌ورتر شود و انقلاب آلمان آماده پیروزی شدن هست در آن صورت پرولتاریای روس حاضر است حتی از اولین کشور شورائی خود بگذرد، این همانا خودا انقلاب است و همانا ناظر بر این امر است که "توده‌ها وقتی انقلاب را آغاز کنند در راه اصلی مبارزه انقلابی بخاطر صلح قدم گذاشته‌اند" از این رو سرهم

بندی کردن تئوریهای نظیر آنچه که زمانی توسط "کائوتسکی و شرکا" و زمانی توسط خروشچف و نظایران تبلیغ میشد در شرایط امپریالیسم جزعبارت پردازی پوچ، پرده پوشی عمیق ترین تضادهای امپریالیسم، فریب کارگران و برده کردن آنها چیز دیگری نیست، فقط طبقه کارگر می تواند بعد از کسب قدرت حاکمه، صلح واقعی را عملی کند چون در شرایط امپریالیسم هیچ وسیله ای جز جنگ نمی تواند "عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ" برای سرمایه مالی را از طرف دیگر، از بین برد" (۵۲)، لذا علیرغم همه تغییر و تحولاتی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم صورت گرفته، نتوانسته است در ماهیت و جوهر امپریالیسم که توسط لنین فرموله شده تغییر بوجود آورد، اوضاع عمومی سرمایه داری در شرایط کنونی مبین این واقعیت است که تضادهای موجود در بطن این سیستم، نه تنها فروکش نکرده بلکه شدیدتر هم شده است. امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در پی بحرانهای متناسب و سرمایه داری و تشدید تضادهای بین المللی (۵۳) تلاش می کنند تا با ایجاد پیماهای متعدد نظا می، اقتصادی و برپائی پایگاههای بیشمار نظا می در سراسر دنیا، غارت و سرکوب طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم را شدت بیشتری بدهند، سرمایه مالی در پی سیادت خود، آنجا که بمانعی (انقلاب) بر نخورد، دور افتاده ترین مناطق کره زمین را در نور دیده و با ایجاد حکومتهای دست نشانده و کمک به آنها، سرکوب و ارباب را بمعنای حقیقی کلمه گسترده است امپریالیستها در عین حال که در عملیات غارت و سرکوب خلق متحدند، دارای تضادهای معینی نیز میباشند، بعد از تحولات جنگ جهانی دوم، هر چند امپریالیسم آمریکا بین سایر امپریالیستها بطور کلی دست بالا را دارا است سایرین نیز نظیر ژاپن، انگلستان، آلمان، ایتالیا و... در پی کسب مافوق سود و غارت هر چه بیشتر ملل تحت ستم و استعمار تلاش می کنند تا به مناطق نفوذ گسترده تری دست یابند و با زارهای جدیدی را بنا به قدرت اقتصادی و نظا می خود در دست گیرند، این امر تضاد بین امپریالیستها را دامنه زده و در حدود بحرانهای موجود آنها را در مقابل هم قرار می دهد.

ایجاد تشنج در جهان، دامن زدن به جنگهای محلی و منطقه‌ای بین‌کشورهای وابسته در سالهای اخیر نمودی از این تضادهاست که سرآمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و خاورمیانه را دربرگرفته، از آنجائی که تضادهای موجود در عصر امپریالیسم ارتباط لاینفک و دیالکتیکی با هم دارند از این رو این امر با تجا و زبه‌کشورهای سوسیالیستی و سرکوب طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان توأم بوده است.

در عین حال ما در این دوره شاهد اعتلای جنبش‌های رها ئی بخش ملی و انقلابات پرولتری بودیم که علیه غم‌سوخ‌های فرمیستی خروشچف، بطور قهرآ میز و با شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت، انقلابات ویتنام، چین، کوبا، افغانستان، کامبوج، نیکاراگوئه، ایران، یمن، السالوادور، شیلی، فیلیپین و دهها کشور دیگر را دربرگرفته که تعداد زیادی از آنها تحت رهبری پرولتاریا به پیروزی رسیده و تعداد زیادی نیز در حال مبارزه مسلحانه با امپریالیسم ورژیم‌های وابسته هستند.

در این دوره علیه غم‌سوم‌گشنده‌ای نظیر احزاب فرمیستی به اصطلاح چپ، و سندیکا های زرد تحت نفوذ آنها، مبارزات طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی نیز از گسترش و عمق قابل توجهی برخوردار بوده است. امروز صدها اعتصاب، تظاهرات و تعرض کارگری را می بینیم که در اکثر آنها عنصر قهرآ زوزنه نسبتاً سنگینی برخوردار است و نشان می دهد که تحت تاثیر تشدید این وجه از تضادهای طبقه کارگر این کشورها بتدریج خود را از زیر نفوذ فاسدکننده و ضایع‌کننده احزاب فرمیست و رهبران تقلبی رها می سازند و به‌ایزوله شدن جریان‌ات راست و فرمیستی و احزاب کمونیست قلبی در سطح بین‌المللی افزوده می گردد.

اینها نشان‌دهنده این است که ما در عصر سوم (عصر امپریالیسم) قرار داریم و پدیده‌های نمونه و آرآن عبارت‌است از جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی، انقلابات پرولتری، جنبشهای رها ئی بخش انقلاب‌سی ملی و مساله محوری و عمده زمان ما نه صلح و مصالحه بلکه جنگ و انقلاب است و برخوردار ما رکسیستی - لنینیستی به مساله صلح عبارت از این است که ما